

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

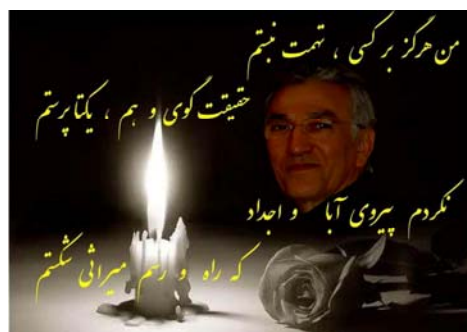
afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

۲۸ اکتوبر ۲۰۱۸



دل افگار

فلک با من جفا، بسیار کردی
دریدی دامن صبر و تحمل
به دندانم زدی، مشتِ حقارت
در آوان جوانی، سوگِ مادر
عوض شد سرنوشت از شوربختی
به کارِ دولتی، مأمور گشته
به غربستان، ز شرقستان فراری
چنان مألوف، از ملکی به ملکی
گرفتم دستِ هر افتاده ای را
سرم بشکست و کردم، زیر کلاه
صدا هرگز ندارد چوبِ یزدان
صغیران یک یکی گشته کبیر و
نمک از دستِ شورم، بی نمک شد
ز مجبوری نمودم قطع رابط
قلم، عاجز شد و قاصر زبانم

جگر، پر خون و دل صد پار کردی
زبان شکوه، در گفتار کردی
چو کافر با مَنّت رفتار کردی
نصیبِ بستر، بیمار کردی
ز تحصیلات، دست بردار کردی
شب و روزم، همیشه کار کردی
که مأیوس از گل و از خار کردی
که بار دوشِ ما هم، مار کردی
به پا ایستاد و سنگی وار کردی
که ایشانرا به حق بسپار کردی
اگر زد، تا ابد بیچار کردی
پسندِ راهِ ناهموار کردی
زبان طبع، شگردار کردی
که شاید عقلِ ایشان کار کردی
شرافت، نقطه ها بگذار کردی

دلم می خواست، با وابستگانم
 سفر کردم، که تصمیمی بگیرند
 بگفتند، که با ما زندگی کن
 ولی نگذشتم از اندیشه خود
 دلیل و حجت و برهان ارائه
 سخن، رد و بدل گردید و آخر
 دعای خیر بابا شد نصیبم
 و لاکن، اشک تزویر برادر
 ندامت کرده، می لرزید آنشب
 ز تقصیرش گذشتم، با بزرگی
 دو باره آمدم در ملک اول
 سپس، بعد از گذشت سال و اندی
 پدر رحلت نمود از دارفانی
 به سرعت، دیدنش پرواز کردم
 شنیدندی که می آیم به دیدار
 سؤالی کردم از ایشان، دریغ
 چو سیماب آب، مغز استخوان شد
 خمی هرگز به آبزو می نکرده
 ز خاطر، نام ایشان پاک کرده
 کنون بعد از دوازده سال و اندی
 به گوشم تا رسیدی مرگ خواهر
 تعصب، کار خود را کرد آخر
 گهی با گرگ، گه، درچاه و زندان
 قلم بشکست و کاغذ پاره پاره
 ازین غربتسرای رنگ و نیرنگ
 سؤالی، ای فلک! ای ضد انصاف
 چرا؟ در ماتم و مرگ عزیزان
 فلک با من جفا، بسیار کردی
 دریدی دامن صبر و تحمل
 که با هم زندگی و کار کردی
 چه تصمیمی، که دل افکار کردی
 اگر از باورت، انکار کردی
 همه بر ضد من پیکار کردی
 خدا خواهد، اگر بیدار کردی
 پدر بر صدق من اقرار کردی
 چو یوسف، مصر جان اعمار کردی
 چو خاکستر، که زیرش نار کردی
 تو گوئی در دلش حق، کار کردی
 نباید دیگر این رفتار کردی
 دوام زندگی و کار کردی
 سلبی در برم تکرار کردی
 برادر، گرگ و چون گفتار کردی
 شیران را سر خر سوار کردی
 جسد، دفن و مرا انکار کردی
 یکی تگ، دیگری تگمار کردی
 به گردن، داد رم، تلوار کردی
 تماماً را به حق، بسپار کردی
 بالاخر قطع پُود و تار کردی
 دو باره، ماجرا، تکرار کردی
 مرا از زندگی، بیزار کردی
 و من هم خامه در پرکار کردی
 زلیخا دامنم را، پار کردی
 به بیدادش فلک اقرار کردی
 همیشه ننگ و باید عار کردی
 چرا؟ گلپاره ها را خار کردی
 چرا؟ محرومم، از دیدار کردی
 جگر، پر خون و دل صد پار کردی
 زبان شکوه، در گفتار کردی

دل افگار

۱

فلک با من جفا ، بسیار کردی
 دریدی دامن صبر و تحمل
 به دندانم زدی ، شتِ حشرات
 در آوانِ جوانی ، سوکِ مادر
 عوض شد سرنوشت از شور بختی
 به کارِ دولتی ، نامور گشته
 به غربستان ، ز شرفستان فساد
 چنان مالوف ، از ملکی به ملکی
 گرفتم دستِ هر افتاده ای را
 سرم بگشت و کردم ، زیر کلاه
 صدا هرگز ندارد چوب یزدان
 صنیران یک یکی گشته کبیر و
 نمک از دستِ شورم ، بی نمک شد
 ز مجبوری نمودم قطع رابط

جگر ، پر خون و ، دل صد پار کردی
 زبانِ شکوه ، در گفتار کردی
 چو کافر با منت رفتار کردی
 نصیبِ بستر ، بسیار کردی
 ز تحصیلات ، دست بردار کردی
 شب و روزم ، همیشه کار کردی
 که بایوس از گل و از خار کردی
 که بارِ دوشِ ماهم ، مار کردی
 به پایستاد و ، سنگی وار کردی
 که ایشانرا به حق بسیار کردی
 اگر زد ، تا ابد پشمار کردی
 پسندِ راهِ ناهموار کردی
 زبانِ طبع ، شکر دار کردی
 که شاید عسلِ ایشان کار کردی

قلم، عاجز شو، قاصر زبانه
 دلم می خواست، با وابستگی نام
 سحر کردم، که تصمی بکسند
 بگفتندم، که با ما زندگی کن
 ولی نگذشتم از اندیشه خود
 دلیل و حجت و برهان ارائه
 سخن، رد و بدل گردید و آخر
 دعای خیر بابا شد نصیبم
 و لاکن، اشک ترور برادر
 ندامت کرده، می لرزید آتش
 ز تقصیرش گذشتم، با بزرگی
 دوباره آدم در ملک اول
 پس، بعد از گذشت سال و اندی
 پدر رحلت نمود از دار فانی
 به سرعت، دیدنش پرواز کردم
 شرافت، نقطه ها بگذار کردی
 که با هم زندگی و کار کردی
 چه تصمی، که دل افکار کردی
 اگر از باورت، انکار کردی
 همه بر ضد من پیکار کردی
 خدا خواهد، اگر بیدار کردی
 پدر بر صدق من اقرار کردی
 چو یوسف، مصر جان اعمار کردی
 چو خاکستر، که زیرش نار کردی
 تو کوئی در دش حق، کار کردی
 نباید دیگر این رفتار کردی
 دوام زندگی و کار کردی
 سلابی در برم تکرار کردی
 برادر، گرک و چون گفتار کردی
 شیران را سرخسوار کردی

شنیدنی که می آیم به دیدار
 سوله کردم از ایشان، درینا
 چو سیاب آب، معنیز استخوان شد
 خمی هرگز به ابرو می نکرده
 ز خاطر، نام ایشان پاک کرده
 کنون بعد از دوازده سال واندی
 به کوشم تا رسیدی مرک خواهر
 تعصب، کار خود را کرد آخر
 کهی با گرک، که، در چاه و زندان
 قلم بگشت و کاغذ پاره پاره
 ازین غربتسرای رنگ و نیرنگ
 سوله، ای فلک! ای ضد انصاف
 چرا؟ در ماتم و مرک عزیزان
 فلک با من جفا، بسیار کردی
 دریدی دامن صبر و تحمل
 جسد، دفن و مرا انکار کردی
 یکی تک، دیکری تکبار کردی
 به گردن، دادرم، تلوار کردی
 تماماً را به حق، بپار کردی
 بلاخر قطع پود و تار کردی
 دوباره، ماجرا، تکرار کردی
 مرا از زندگه، بیزار کردی
 و من هم خامه در پرکار کردی
 زلیخا دامنم را، پار کردی
 به بیداش فلک افسار کردی
 همیشه ننگ و باید عار کردی
 چرا؟ گلپاره ما را خار کردی
 چرا؟ محروم، از دیدار کردی
 جگر، پر خون و، دل صد پار کردی
 زبان شکوه، در گفتار کردی